

به مناسبت ۷ قوس، سالروز جانباخته‌گان جنبش کمونیستی (مائوئیستی) و جنبش دموکراتیک نوین کشور!

نگاه کوتاه به زندگی رفیق اکرم یاری

آذر

تولد و دوران کودکی

اکرم یاری، فرزند رئیس عبدالله خان، در ولسوالی جاغوری چشم به جهان گشود. پدر او زمین‌دار و متنفذ جاغوری، برعلاوه، سمت‌های در رژیم سلطنتی ظاهرشاه نیز به‌عهده داشت. اکرم در آوان طفولیت چند سالی همراه با سایر برادران و خواهران‌اش نزد ملای قریه درس خواند و سواد ابتدایی را آن‌جا فرا گرفت.

بعدها اکرم وارد مکتب ابتدائیه سلطان مودود [۱] شد و در آنجا تا صنف ۵ ابتدائیه درس آموزش دید. اکرم در صنف پنجم مدرسه بود که برادر بزرگش، محمد سرور یاری - او از طریق بورسیه تحصیلی دولتی به امریکا رفته بود - به طرز مشکوک در آن‌جا کشته شد. شایعات در میان مردم، دست‌خاندان سلطنتی را در این قتل دخیل می‌دانست.

بعد از مرگ سرور یاری، ظاهرشاه، برای دلجویی از رئیس عبدالله خان، اکرم را با عنوان «شهزادگی» در دربار می‌پذیرد، اما در حقیقت اکرم خردسال بی آن‌که بدانند این لقب را گرفت، و «گروگان» دربار ظاهرشاه شد.

رئیس عبدالله خان، رئیس اداره برق کابل بود که از مدت‌ها به این‌سو با خاندان شاهی روابط نزدیکی داشت. اکرم به زودی خود را در دربار، کنار فرزندان خواندگان شاهی یافت. در ضمن برای ادامه درس به لیسه حبیبیه، ثبت نام نمود. او در این دوران گاه و ناگاه با برادر بزرگترش صادق یاری نیز دیدار می‌کرد و روی مسایل مختلف سیاسی و درسی جر و بحث می‌کردند. صادق یاری، آموزگار و رهنمای اکرم در عرصه آشنای او با مارکسیسم بود. گفته می‌شود صادق یاری، از طریق استاد علی محمدزهما، تحصیل کرده کشور انگلیس و بعد استاد در دانشگاه کابل، به محافل مارکسیستی آشنا گردید.

اکرم در کابل پا به جهان بزرگتر گذاشته بود و با روشنفکران از ملیت‌های مختلف، محیط آموزشی جدید، معلمان با طرز دیدهای متفاوت، آشنا شد و نگاه او به جهان هستی دگرگون گردید. به این ترتیب اکرم همچون برادران بزرگترش که نام فامیلی‌شان را از پدر بزرگش یارمحمد گرفته بود، معروف به اکرم یاری شد.

انقلاب ۱۹۱۷م (۱۲۹۶ش) در شوروی، سپس انقلاب چین در ۱۹۴۹م (۱۳۲۸ش) باعث شده بود که بخش وسیع جهان از قاره افریقا تا آسیا و امریکای لاتین به مسیر انقلاب و آزادی خواهی کشیده شوند. افغانستان هم تحت تاثیر این گرایش‌های بخش، استقلال سیاسی سال ۱۹۱۹م (۱۲۹۸ش) را کسب نمود. در دوران صدارت «شاه محمود» که یخ‌های دوره دیکتاتوری نادرشاه و صدارت هاشم خان پس از سال‌ها قطره‌قطره آب می‌شد، فضای سیاسی اندکی باز شد، تعدادی از جراید غیردولتی در پایتخت و بعضی ولایات به فعالیت آغاز کردند. تحت تاثیر همین فضا و بعداً در دهه صدارت داودخان فعالیت‌های سیاسی و روشنفکرانه از جمله گفت‌وگوهای مارکسیستی - لنینیستی در محافل و دسته‌های کوچک آغاز شده بود و کم‌کم دانشگاه‌ها و مکاتب را نیز در بر می‌گرفت.

دوران صدارت دواخان با کودتای درون‌حزبی - ضدبلشویکی - در دستگاه حکومت شوروی همزمان بود. تیوری‌های ضدانقلابی و رویزیونیستی «گذار مسالمت‌آمیز» و «حزب تمام خلقی» خروشچیف، دولت شوروی را در مسیر سرمایه‌داری کشاند و دولت انقلابی شوراه را به «سوسیال امپریالیزم» تبدیل نمود. سوسیال امپریالیزم شوروی با ورود میلیون‌ها دلار در عرصه اقتصادی و نظامی افغانستان، سلطه و نفوذ استعماری‌اش را بر افغانستان تحمیل نمود.

شوروی، دیگر دولت شوراه نبود، بلکه در نقطه مقابل اهداف آن قرار گرفت و در حرف از سوسیالیسم سخن می‌گفت، اما در عمل امپریالیسم تمام‌عیار بود. نفوذ و سلطه شوروی بر کشورها، علاوه بر سلطه اقتصادی سیاسی زمینه رشد افکار و احزاب رویزیونیستی را نیز فراهم و تقویت می‌کرد.

در این میان، حزب کمونیست چین و حزب کارالبانیه در مقابل این تغییر، جهت حزب بلشویک قرار گرفت و مائو موشگافانه و نقادانه این حرکت رویزیونیستی خروشچیف و شرکا را افشا کرد و نقش تاریخی مهم را در جهت گیری مارکسیست - لنینیست های جهان جلو گذاشت. حزب کمونیست چین با بیرون دادن تحلیل زیر نام «۹تفسیر» در سال ۱۳۳۵ ش (۱۹۵۶م) ارزیابی خود را این گونه جمع بندی نمود: ما همواره معتقد بوده و هستیم که بسیاری از نظرات درباره مبارزه کنونی بین الملل کمونیستی که در بیستمین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی مطرح شده بود، غلط بوده و با مارکسیزم - لنینیزم مغایر است. به ویژه به این دو مسئله یعنی تماماً نفی کردن استالین به بهانه‌ی به اصطلاح «مبارزه علیه کیش شخصیت» و دیگر گذر مسالمت آمیز به سوسیالیزم به شیوه «راه پارلمانی» انحراف جدی از اصول مارکسیزم - لنینیزم بود.

این دورانی بود که اکرم یاری در دربار نزدیک به چهار سال در آن با احساس یک «اسیر» به سر می برد. او با تمام فشار که از جانب درباریان و پدرش اعمال می شد تا در دربار باقی بماند. در روزهای نخست با سرکشی و نارضایتی از دربار خارج می شد؛ روزها و شب‌ها به دربار بر نمی گشت، ولی با تماس درباریان و پدرش دوباره اکرم نوجوان را وادار می کردند تا دوباره به دربار برگردد؛ ولی بعد از مدتی خلاف خواست پدرش و درباریان قاطعانه ایستاد و برای همیشه از دربار خارج شد.

اکرم یاری، در گوشه شهر کابل اتاقی اجاره کرد و به زندگی ساده اما پرافتخار میان توده های مردم رو آورد و آن را به زندگی پر از ناز و نعمت ولی حقیرانه‌ی دربار، ترجیح داد! او در دوران مکتب در لیسه حبیبیه از طریق برادرش صادق یاری با تیوری مارکسیزم آشنا شد و از این پس تیوری کمونیستی به چراغ راه زندگی آینده مبارزاتی و انقلابی او تبدیل گشت. اکرم همراه با برادرش صادق یاری و یک تعداد از همفکرانشان در لیسه حبیبیه، جریوحت روشنگرانه‌ی را به راه انداختند که با افکار و منافع یک عده از معلمان اخوانی چون صبغت الله مجددی در تضاد بود و باعث می شد در ساعت او از صنف درسی بارها خارج گردند. اکرم نه تنها در پایتخت بلکه از اعتراضات، اعتصابات کارگری، دانش آموزان، دانشجویان و معلمان و توده های محروم ولایات با قاطعیت تمام حمایت میکرد و در کنار آنها می ایستاد و در رهبری این اعتراضات سهم فعال داشت.

اکرم یاری و تشکیل «سازمان جوانان مترقی»

اکرم یاری بعد از خارج شدن از دربار، به تحقیق گسترده‌ی در تاریخ مبارزاتی کشور و جهان دست زد، و در ضمن به دانش مارکسیستی اش غنای بیشتر بخشید. در جریان این پروسه خط مشروطیت خواهی عبدالرحمن محمودی را استوارتر و جدی تر از سایر جریانات دوره صدارت داودخان شناسایی کرد، و در ضمن او به محدودیت و ناکافی بودن مبارزات رادیکال مشروطیت رسید.

او منابع و کتاب های مارکسیستی که از طریق ایران، هند و شوروی و سفارتخانه های کشورها از جمله چین به کابل می رسید، می خواند. علاوه بر این، از طریق سفارت خارجه با هزینه شخصی اش به صورت متداوم سه نشریه خارجی را نیز دریافت می نمود: پکن ریویو، ادبیات چین (Chines of letrature)، انترناسیونال افیر (International affair).

با خواندن نشرات مارکسیستی، وقایع جهان را دنبال می نمود؛ از حقانیت موضعگیری حزب کمونیست چین زیر رهبری مائو علیه رویزیونیزم اتحاد جماهیر شوروی بعد از مرگ استالین دفاع می کرد و در مبارزه علیه رویزیونیزم شوروی و افشای خیانت آنها علیه طبقه کارگر جهانی سهم گرفت.

استبداد و سرکوب، در دوران یک دهه صدارت داودخان نارضایتی توده ها و روشنفکران از دربار سلطنتی را افزایش داده بود و در ضمن تضاد میان دستگاه سلطنت را به سرحد حاد رسانده بود به همین دلیل دربار با کنار گذاشتن داودخان از مقام صدارت، خواست به این مسئله رسیدگی کند.

دهه‌ی دموکراسی قلابی، با تجمع یک تعداد محافل به اصطلاح چپ با کارنامه ضد مردمی به ظاهر مارکسیستی، در زمستان ۱۳۴۳ خورشیدی، حزب دمکراتیک خلق را به رهبری نورمحمد تره‌کی و ببرک کارمل، تحت نظر و حمایت نماینده‌گان حزب کمونیست شوروی ایجاد کردند.

درین دوره، اکرم یاری که در دانشکده ساینس پوهنتون کابل، حضور می‌یافت، با درک مبارزه دو خط بر سر راه انقلابی و راه ضد انقلابی بر دیدگاه نقادانه و انقلابی مائو علیه رویزونیسم بر سر اقتدار دستگاه اتحاد جماهیر شوروی محکم ایستاد و این پرچم انقلابی را در مبارزه و افشاسازی رویزونیسم حزب دمکراتیک خلق در کشور علم نمود.

اکرم و صادق یاری با دوستان‌شان که معروف به محفل یاری‌ها بودند با همکاری محفل محمودی، در ۱۳ میزان ۱۳۴۴ خورشیدی سازمان جوانان مترقی را به اساس تیوری (مارکسیستی-لنینیستی-اندیشه مائوتسه دون)، به صورت مخفی تاسیس نمودند. این سازمان با رویزونیسم شوروی و مزدوران خلق و پرچی‌شان، تضاد داشت. اما در کنگره موسس سازمان، موضعگیری ضد رویزونیسم روسی و غلامان بومی‌شان بنا به موجودیت خط سنتریستی درون سازمان رسمیت نیافت. خط سنتریستی از جانب سمندر، به این نظر بود که هنوز موضع گرفتن علیه رویزونیسم روسی زود است: گویا ما خیلی روشن از جهت‌گیری اصولی و انقلابی در سطح جهان نسبت به اصولیت انقلابی شوروی و جمهوری خلق چین نمی‌دانیم.

اما در میزان ۱۳۴۶ خورشیدی در دومین کنگره سازمان که موضعگیری‌های انقلابی مائو و ضدانقلابی روسی روشن شده بود، توانست خط اصولی سازمان به مسیر صحیح کشیده شود. تحت همین خط اصولی در بهار ۱۳۴۷ خورشیدی جریده شعله جاوید، ناشر اندیشه‌های دمکراتیک نوین با همکاری محافل چون انجنیر عثمان و شاهپور روی کار آمد. این هفته‌نامه برای بیش از دو ماه انتشار یافت که چون اختری تابناک در عرصه‌ی رهنمایی، تشکل و رهبری جنبش تهیدستان، کارگران، دهقانان، دانشجویان، معلمان و دانش‌آموزان مبدل گردید.

خط اصولی را که اکرم یاری نماینده آن بود، در شکل، محتوا و جهت‌گیری این نشریه نقش عمده داشت، اگرچه توانست به انتشار نشریه کمونیستی درون سازمان دست یابد [۲]. اکرم یاری با اصلاح اکثر نوشته‌ها و مقالات «شعله جاوید» بدون ذکر نامش در عمل نشان داد که مقام، شهرت، محبوبیت و امثال آن جلوه‌های از غرض بورژوازی است. او به خوبی درک می‌کرد که تنها با خودگذری در برابر منافع طبقه‌ی تهی‌دستان جامعه است که می‌توان به مبارزه انقلابی یاری رساند و آن را شگوفای کرد. یاری نه تنها در پوهنتون کابل تازمانی که محصل بود، فعالیت‌های سیاسی و انقلابی جوانان مبارز را رهبری می‌کرد، بلکه در سایر ولایت‌های کشور نیز روابط سیاسی و توده‌ی، افراد فعال و انقلابی را هدایت و رهنمایی می‌کرد.

او بعد از فراغت از دانشکده ساینس، در مکتب‌های خوشخال خان، رحمان بابا و لیسه نادریه در کابل به عنوان معلم تدریس می‌کرد و برای آموزش نسل جوان با تفکر انتقادی و انقلابی تلاش می‌ورزید. همزمان با آن به عنوان عضو رهبری «سازمان جوانان مترقی» با نام مستعار بهنام، اصلاح مقالات شعله جاوید و رهبری اعتصابات، تظاهرات کارگران، دانشجویان، دانش‌آموزان و سایر زحمت‌کشان شهری فعالیت می‌کرد.

وضعیت سیاسی دهه دموکراسی کذایی در کشور با آن که افرادی بیرون از خانواده شاهی را شامل می‌شدند، ولی در نهایت توسط شاه کنترل می‌گردید. در این دوره صدراعظم‌ها یکی پس دیگری، زیر فشار جنبش‌های اعتراضی روشنفکری-توده‌ای می‌آمدند و می‌رفتند. داکتر یوسف، میوندوال و سپس نوراحمد اعتمادی که او در دو دوره دو ساله (۱۳۴۶-۱۳۵۰ ش) وفاداری‌اش را به شاه و داوودخان حفظ کرد: این زمینه می‌شد تا دست و بال فعالیت رویزونیست‌های خلق و پرچم گشوده بماند؛ ولی جریان دمکراتیک نوین با سرکوب شدیدتر نظام دموکراسی قلابی روبه‌رو بود.

جریان دمکراتیک نوین حول نشریه شعله جاوید، در ۱۱ ثور ۱۳۴۷ خورشیدی برابر اول می ۱۹۶۸ م موسوم به روز جهانی کارگر در حرکت علنی تظاهرات خیابانی که از پوهنتون آغاز شد تبارز علنی یافت. این جریان، با سخنرانان چون داکترهادی محمودی و

عبدالله رستاخیز و بعداً انجنیر عثمان، عین علی بنیاد و ...، به حمایت از کارگران جنگلک رفته و صف خود را از گروه خلقی و پرچمی در آغاز این مسیر، جدا ساختند. اعتصابات و تظاهرات در فابریکه جنگلک تا طرح ایجاد اتحادیه کارگری و بلند رفتن معاشات کارگران به پیش رفت. برآورده نشدن این خواست‌های برحق کارگران باعث شد که آن‌ها به اعتراضات‌شان ادامه دهند تا این که در ۲۵ جوزای ۱۳۴۷ خورشیدی «عُند ضربتی» دولت، وحشیانه بر این تظاهرات هجوم آورد، رهبران جریان دمکراتیک نوین که عده‌ی‌شان اعضای سازمان جوانان مترقی بودند دستگیر کردند و همزمان هفته‌نامه «شعله جاوید» را پس از ۱۱ شماره توقیف نمود. با تمام سرکوب و «بگیر و ببندها»، یکسال بعد، در اول ماه می (۱۳۴۸ ش) بزرگترین تظاهرات تاریخی در خیابان‌های پایتخت ثبت گردید که در آن حدود ۱۵۰ هزار معترض شرکت داشتند. ولی با همه‌ای این‌ها، تناقض میان مخفی ماندن هویت تشکیلاتی و برنامه سازمان جوانان مترقی از یک طرف و برآمد آشکار جریان دمکراتیک نوین (شعله جاوید) از طرف دیگر باعث شد، در داخل جنبش، زمینه تبارز عناصر اپورتونیست و پاسیفیست بیشتر فراهم گردد، امر که بر بحران و پراگندگی جنبش شعله جاوید بیشتر می‌افزود. یاری بعداً، یکی از علل رشد اپورتونیسم در داخل جریان را منحصر ماندن آن در قشر روشنفکران ارزیابی نمود.

در اوضاع خفقان دهه ۴۰، ارتش شاه و زندانی شدن تعدادی از اعضای سازمان، کنگره سوم سازمان یک‌سال دیرتر یعنی در میزان سال ۱۳۴۹ خورشیدی دایر گردید. در این کنگره اکرم یاری و دوستانش به عنوان نمایندگان خط اصولی در اقلیت قرار گرفتند. به این ترتیب علاوه بر فشار دستگاه استبداد سلطنتی، بحران در درون سازمان در اثر مریضی اکرم و رشد گرایش‌های اپورتونیستی بیشتر گردید.

مریضی یاری و کناره‌گیری‌اش از فعالیت سازمانی

در اواخر سال ۱۳۴۹ ش در جلال‌آباد مریضی عصبی او به مرحله جدی رسید، طوری که بسیار از دوستان و رفقایش حرکت‌های غیرمعمول او را متوجه شدند. پروفیسور علی احمد، متخصص امراض عصبی به او توصیه نموده بود، مدتی را استراحت کند. به این ترتیب اکرم یاری از کار و پیکار ایدوئولوژیک-سیاسی، تشکیلاتی و سازمانی کناره‌گیری نمود. او بعد از چند ماه استراحت در کابل که وضعیت صحی‌اش نسبی بهتر شده بود، راهی زادگاه‌اش شد؛ ولی از آن به بعد تاثیر این بیماری کماکان به شکل «در خود فرورفتگی» در او ماندگار شد.

اواخر سال‌های دهه‌ی دمکراسی‌کذایی، کشور آبستن از حوادث گوناگون چون تفرقه‌های ملیتی، خشکسالی دهشتناک و بحران‌های سیاسی و اجتماعی بود که پایه‌های حکومت شاه را بیشتر از گذشته سست می‌کرد. در این سال‌ها تعدادی از مردمان فقیر و تهیدست ولایت‌های غور، بادغیس و بدخشان به شهر آمدند و فرزندان خود را به فروش رساندند. این شرایط بحرانی کشور با قتل زنده یاد سیدال سخندان، توسط باند گلبدین حکمتیار در پوهنتون کابل همراه بود. امر که فرصت و بهانه بیشتر برای تبارز عناصر اپورتونیست در درون سازمان فراهم کرد.

اکرم یاری، در این دوران حساس، ناگزیر از فعالیت تشکیلاتی سازمانی کناره‌گیری کرد و به زاده‌گاهش رفت. خط اصولی او توسط همفکران نزدیک در درون سازمان، مانند واصف باختری جلو رانده نشد و در نهایت اکونومیزم فیض احمد و پسفیزم صادق یاری، سبب فروپاشی سازمان در کنگره میزان ۱۳۵۱ خورشیدی گردید. این کنگره نتوانست از حوادث گذشته و بحرانی وضعیت جاری کشور از جمله حادثه پوهنتون کابل جمع‌بندی نماید.

اکرم یاری به دلیل مریضی جانکاه‌اش درین کنگره ۱۳۵۱ خورشیدی حضور نداشت. در همان ایام، کنگره چهارم به نظر بعضی اشتراک‌کنندگان، کنگره‌ای انشعاب بود، نه وحدت. هرچند سازمان جوانان مترقی در حقیقت با مریضی و کنار رفتن اکرم یاری از رهبری سازمان و تسلط رهبری پسفیزم به پایان رسیده بود، اما کنگره چهارم در ۱۳۵۱ انحلال رسمی آن بود.

اکرم یاری از زمان که به زادگاهش برگشت و وضع صحی‌اش کم بهبود یافت، همراه با دوستان نزدیک خود، برای دفاع از حقوق دهقانان، از جمله تقلیل میزان بهره مالکانه و لغو بیگاری و غیره تلاش نمود. همین اصلاحات اندک که او در رابطه با دهقانان اجرا نموده بود قابل تحمل برای فیودالان و منتفذان منطقه نبودند. از همین رو بسیاری از منتفدین تلاش نمودند دولت وقت را مجاب کنند تا جلو اکرم را بگیرد و او را زندانی کند. اما حمایت مردم و محبوبیت او نزد مردم، رژیم را از این کار باز داشت. اکرم یاری در دوران که در جاغوری زندگی می‌کرد، صندوق حاوی دارو و وسایل درمان مخصوص داشت که از آن برای درمان اعضای خانواده‌های دهقانان فقیر استفاده می‌نمود.

اکرم یاری یار و همکار دهقانان، زنان و کودکان فقیر جامعه بود. زحمتکشان جامعه، حضور او را در کنار خودشان همچون کوه استوار می‌دیدند. یاری، در نشر و پخش افکار روشنگرانه غافل نماند: مجلات و نوشته‌های انقلابی داخلی و خارجی که دریافت می‌کرد را به دست جوانان و روشنفکران محل قرار می‌داد. این نوشته‌ها بیشتر در مورد وضعیت پرتلاطم کشور، انقلاب چین، دگرگونی‌های جامعه چینی را که به نفع توده‌ها تغییر داده بود، وضاحت می‌دادند. در صحبت‌های خودمانی با دوستان و هوادارانش نه تنها به نقد افکار ستمی و خلق - پرچمی می‌پرداخت، بلکه در باب عقاید مذهبی هم گفتمان‌های روشنگرانه را پیش می‌بردند. اکرم یاری، به تدریج بیشتر متوجه می‌شد که فروپاشی سازمان جوانان مترقی و جریان دمکراتیک نوین (شعله جاوید) به دلیل جا باز نکردن شان در روستا بوده است. به همین دلیل، تلاش می‌کرد درین سنت‌های دست و پاگیر روستایی که آن را همچون دیوار به اصطلاح سخت و کهن ارزیابی کرده بود، رخنه کرده، جای پای باز کند. در همین دوران در نوشته «انقلاب و مسئله ملی» نوشت: بدون رخنه درین دیوار سخت و کهن [نفوذ میان توده‌های زحمتکش روستا در کنار توده‌های شهری] سرنوشت هر جریان سیاسی ولو هر قدر انقلابی باشد پوچی است.

علاوه بر این، در مورد اوضاع سیاسی دولت به اصطلاح جمهوری داودخان مستبد نیز سخن می‌گفت. در سال‌های قبل از کودتای ننگین ۷ ثور، در مورد رژیم داودخان و رابطه شان با خلق - پرچمی موجود در ارتش و دستگاه رژیم داود به این نتیجه واقعینانه و عمیق رسیده بود: رویزیونیست‌های خلق و پرچم و فرمانبری آن‌ها از رویزیونیست‌های شوروی، جز دو راهی دیگری متصور نیست: یا خلق و پرچم توسط جمهوری داودخانی بلعیده می‌شوند یا اینکه با اکت و اداهای «آپوزیسیون»، دست به کودتای ننگینی خواهند زد و خانواده داودخانی را خواهند بلعید، که در هر دو مورد هیچ ربطی به انقلاب و جهت‌گیری کمونیستی ندارد. به اساس تحلیل یاری، رویزیونیست‌های خلق و پرچم با حمایت سوسیال امپریالیست شوروی، جمهوری کذایی داود خان را از طریق ارتش و کودتای ۷ ثور بلعید.

به نظر یاری، دیدگاه «ستمی‌ها» اگرچه با دیدگاه‌های فوق فرق داشت، ولی در نهایت امر در خدمت همین سیاست رویزیونیستی و سوسیال امپریالیستی شوروی قرار می‌گیرند. یاری، تجزیه طلبی کشور را که ذیل خواست‌های «ستمی‌ها» مطرح می‌شد، در هماهنگی آگاهانه و یا ناآگاهانه‌ی سیاست‌های سوسیال امپریالیستی شوروی ارزیابی می‌کرد که در نتیجه آن، گروگان‌گیری، استثمار و قاپیدن منابع آسیای جنوبی نهایتاً به ضرر کارگران و زحمتکشان این کشورها تمام می‌شد. به این لحاظ، سخنان لنین را به خوبی به کار می‌بست: کمونیست‌ها جهانی فکر کرده و بومی عمل می‌کنند.

یاری عاشق توده‌های تهیدست بود. او دریافته بود که جامعه فقط به دست این طبقه تهیدست دیگرگونی می‌پذیرد. بدون حمایت این توده‌ها هر جنبش می‌میرد ولو از انقلابی‌ترین افراد متشکل شده باشد.

یاری، شریک زندگی‌اش را بر مبنای همین رابطه و احساس عشق به توده‌ها انتخاب نمود. او خاتمه را از میان خانواده‌ی فقیر انتخاب نمود و وصلت آن‌ها در سال ۱۳۵۶ خورشیدی اتفاق افتاد [۴]. او در جای از یادداشت‌های کوتاهش (غرض) در مورد عشق سخن گفته که مربوط همین دوران است: عشق، انسانی‌ترین احساس انسان است.

چند ماه بعد از روی کار آمدن حکومت کودتا، اکرم یاری، محمدعلی توغی و دو نفر دیگر به زندان دهمزنگ برده شدند [۶].

در زندان کودتاجیان، کتاب برای خواندن وجود نداشت. زندانیان سیاسی با رفت و آمد و جروبحث وقت می گذراندند. یاری اما، با باعث بدخشی و طرفدارانش از نزدیک آشنا شد، در مدت سپری کردن نزدیک به چهار ماه در این زندان او و رفیقانش، مهمان حامیان و دوستانش بودند. زندانیان این زندان هم به خاطر رفاقت همصنفی اش در لیسه حبیبیه، بارها پیش یاری می آمد و با او در مورد گذشته و حال صحبت می نمود.

اکرم یاری و سه تن از دوستانش چندی بعد آزاد شدند و دوباره به زادگاهشان برگشتند. او در جواب به این سوال هوادارانش که «مسئولیت ما در مورد کودتا و کودتاجیان چیست؟ می گفت: ما در وضعی نیستیم که کاری انجام دهیم؛ ولی در مورد افشاسازی این کودتا همیشه روشنگری می داد. تعداد از دوستانش تلاش کردند او را به ترک کشور ترغیب کنند، اما او هیچ گاهی حاضر به ترک کشور نشد. به نظر او موضع این افراد با خط فکری او به راه های جداگانه منتهی می شد و از جهتی دیگر، می گفت، من کاری نکرده ام، به من کاری ندارند و یا گاهی می گفت، در ایران بنیادگرایی خمینی برسر کار است و پاکستان باندهای اسلامی قدرت دارند. در نهایت اما او راهی جز ماندن در کنار مردم را انتخاب نکرد.

درست زمانی که قیام های مردمی از نورستان تا هرات، علیه رژیم حزب دمکراتیک خلق رو به گسترش بود؛ بار دیگر آژیر نام یاری به گوش سردمداران حزب دمکراتیک خلق رسید. برای گرفتاری او در جاغوری، نیروی فرستادند، قلعه را محاصره کردند و در نیمه شب ماه حوت او را در خانه اش اسیر کردند و همراه دو رفیق دیگرش به زندان پُلچرخي انتقال دادند. در سپیده دمهای حوت ۱۳۵۸ خورشیدی اکرم یاری را از زندان بیرون کشیدند و بیشه زار خشکیده دشت پُلچرخي را با خونس آبیاری کردند. اعدام گران که نمی دانست اتهام او را چه بنویسد، شماره مسلسل اعدامیان را در صدر نگاشت و مشخصاتش را کنارش تکرار کرد: ۴۳۸۳- محمد اکرم یاری- ولد عبدالله - مسکونه جاغوری - معلم.

۷ قوس ۱۴۰۱

- ۱- مکتب ابتداییه سلطان مودودی در دوره حکومت دست نشانده کرزی توسط سیماسمر به نام شوهرش عبدالغفور سلطانی تغییر داده شد.
- ۲- نشریه کمونیستی درونی به عنوان زبان بی قید و شرط انقلاب در کنگره دوم سازمان جوانان مترقی تصویب شد؛ ولی هیچگاهی منتشر نیافت.
- ۳- شعله ی کیست؟ نوشته شیر آهنگر.
- ۴- خاتمه یاری، همسر یاری بعد از توقیف همسرش با مشکلات های عدیده ی رو به رو گردید و ابتدا به شهر کویت و سپس به امریکا رفت. او سال گذشته (۱۳۹۹ش) در کابل سفر کرد و در اثر کرونا در این شهر درگذشت.
- ۵- اکرم یاری، زمان که زمین پدرش را تقسیم می کرد، سهم خواهران اش را نیز مشخص نمود.
- ۶- زندان دهمزنگ، از بیرون چون قلعه ی نظامی و از درون به حجره های کثیف مملو از زندان سیاسی بود که چند ماه بعد از روی کار آمدن کودتای ۷ ثور، زندانیان به زندان پُلچرخي انتقال یافتند.

منابع:

۱. شعله جاوید، دوره چهارم، شماره چهارم، جدی، ۱۳۹۳.
۲. خلاصه سوانح زنده یاد اکرم یاری، نشر انترنیتی، شعله جاوید.
۳. سیاه سنگ، صبورالله. شماره ۴۳۸۳، نشر انترنیتی.
۴. اروند، عتیق؛ یا سوسیالیسم یا توحش، تاریخ نگاری به مدد نشریات چپ افغانستان؛ کابل: انتشارت سعید، ۱۳۹۷.